

کتاب نامه نگاری یا

تعلیم انشاء

نگارش دکتر فیروزی

بر حسب دستور مقام وزارت فرهنگ یاد آوری و توصیه شده است
که کتابهای تعلیم انشاء و تعلیم املاء مورد استفاده
دانش آموزان قرار گیرد

برای نوآموزان کلاسهای سوم و چهارم و پنجم و ششم دبستانها
حق چاپ محفوظ و منحصر است به

کتابفروشی مظفری

بها : ۱۵ ریال

تلفن ۳۲۹۱۱
۳۰۳۹۱۴

خیابان باب همایون

چاپخانه آفتاب

دانش آموزان می بضاعت مجانی داده میشود

اداره کل انطباعات و انتشارات

شماره ۲۸۲۴



وزارت فرهنگ

اداره آموزش جومه

اداره فرهنگ شهرستانها

اداره آموزش ابتدائی

بر حسب دستور مقام وزارت خواشمنند است
با آموزشگاههای تابعه یاد آوری و توصیه
فرمائید که کتابهای تعلیم املاء و انشاء
تألیف آقای دکتر نیرسینا مورد استفاد
معلمان و دانش آموزان قرار گیرند
این موضوع در سال گذشته اطلاع داده
شده است

رئیس اداره کل انطباعات و انتشارات

اداره کل انطباعات و انتشارات

شماره ۲۸۲۴



وزارت فرهنگ

اداره آموزش حومه

اداره فرهنگ شهرستانها

اداره آموزش ابتدائی

بر حسب دستور مقام وزارت خواهشمند است

بآموزشگاههای تابعه یان آوری و توصیه

فرمائید که کتابهای تعلیم املاء و انشاء

تألیف آقای دکتر نیرسینا مورد استفاده

معلمان و دانش آموزان قرار گیرند

این موضوع در سال گذشته اطلاع داده

شده است

رئیس اداره کل انطباعات و انتشارات

بنام خدای دانا

صفات يك انشاء خوب

انشاء خوب و نشر مطلوب را خصائص بسيارى است كه در اين جا بچندى از آنها اشاره مينمائيم .

۱ - آغاز آن بايد متناسب و جذاب و داراى موقعى بسيار مساعد باشد تا توجه خواننده را كاملاً بموضوع جلب كند و او را باميل و رغبت براى مطالعه يا استماع تمام انشاء حاضر نمايد .

۲ - جملات و عبارات بايد صحيح و خالى از عيب باشد يعنى تر كيب و نظم كلام مطابق قوانين زبان مراعات گردد و اجزاء جمله در محل خود استعمال شود .

۳ - جملات کوتاه و كوچك از عيارات طولانى مطلوبتر است پس خوب است تا حدود امكان از آوردن جمله هاى دراز احتراز نمود و غالباً معانى يك جمله طولانى را در چند جمله مختصر جلوه داد .

۴ - انشاء و مقاله بايد بسيار ساده و روان باشد و همه كس مطالب آنرا بخوبى درك كند پس تشبيهات و استعارات پيچيده و سخت و همچنين لغات مشكل در انشاء ساده موردى ندارد .

۵ - باوجود سادگى و روانى ، انشاء بزيور فصاحت نيازمند است .

زيرا كه مقصود از سادگى امتناع از تزيينات كلام و لطافت معانى نيست

۶ - تكرار الفاظ هم پسنديده نيست مگر مواردى كه نويسنده

زير دست لازم بداند و از آن استفاده كند .

۷- در اظهار مقاصد و معانی نباید يك يا چند لفظ محدودا کتفا کرد بلکه لازم است لغات مترادف و متناسب را در نظر آورده آنکه مناسبتر و زیباتر است بکار برد .

۸- تشبیهات و استعارات و سایر تزیینات کلام و ضایع سخن در صورتی که بی تکلف و طبیعی باشد و مانع جلوه معانی نگردد بسیار مستحسن و پسندیده است .

۹- نویسنده باید مواظب باشد که از موضوع مورد بحث خارج نشود و بحاشیه رفتن نپردازد .

۱۰- از هر شرطی برتر انتخاب معانی است یعنی برای شرح و بسط در اطراف يك موضوع نخست لازم است فکر کرد و مبانی لطیف و مؤثر بخاطر آورد تا نوشته شخص مؤثر واقع شود زیرا که بزرگترین نتیجه و ثمر و نظم حسن تأثیر است و بالاترین هنر نویسنده و شاعر همانا اثر کلام اوست و این صفت هم بتأثر صاحب اثر وابسته و مربوط میباشد یعنی تا گوینده و نویسنده خود در بیان مطلبی متأثر نباشد هیچگاه در آن باب تأثیری نخواهد داشت .

۱۱- در نگارش نامه ها باید میل و ذوق و اوضاع اخلاقی و مقام شخص طرف مکاتبه را در نظر گرفته و مناسب پایگاه و افکار او بیسوط مقام پرداخت و شؤون عامی و دانشمند ، ضعیف و شریف ، بیگانه و خویش را نامرعی نگذاشت .

در افشاء از مراعات حسن خط نیز نباید غافل بود که زیبایی خط بر جلوه انشاء میافزاید و بدی خط از رونق آن میکاهد .

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول

مطالب اخلاقی و اجتماعی

خدا

مانوع بشر وهمه هستیها آفریده خدای بزرگ و بی شریک هستیم که فکر و هوش، خرد و وجدان، جسم و جان ما حکم میکند که بهستی او ایمان و اعتقاد داشته باشیم.

نه تنها فهم و ادراک وجود ایزد یکتا را بما ثابت میکند بلکه کوچکترین موجود عالم وجودش حکایت از آفریننده مقتدر خویش مینماید چنانکه سعدی شاعر بزرگوار هم گفته است :

برك درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
در محیط پهناور زمین، کوههای بلند، دریاهاى بیکران، دستهای
(سیع، جنگلهای انبوه و عظیم، حیوانات عجیب و مناظر دل فریب از عظمت
او کوچکترین آثارند و در آسمان بی انتها، اختران تابناک و خورشید
درخشان و ماه شب افروز و جلوه ثوابت و ستارگان از قدرت و توانائی
او ناچیزترین نشانه هاى بشمار میروند.

وجود این مخلوقات عظیم، حرکات شکفت انگیز زمین، جلوه

شب و روز نظام و ترتیب کامل عالم بر وحدت و یکتائی و عظمت و توانائی خداوند متعال بهترین دلیل بوده و بما میرساند که در مقال ذات (۱) بی نیازس چنان حقیر و ناچیز میباشیم که در حکم عدم بشماریم .

زبان از وصف و ستایش او عاجز است و عقل و ادراک ما از معرفت او قاصر ، هبچگاه نمیتوانیم پی بذات او بریم و از چگونگی او آگاه گردیم راستی چه ملیح است بیان سعدی در این مقام که میفرماید .

گر کسی وصف او زمن پرسد
بیدل از بی نشان چه گوید باز
او خالق نیر و مند است و مامخلوق ضعیف و ناتوانیم ، از این رو درك چگونگی ذاتش هرگز برای ما ممکن و مقدور نخواهد بود .

این است که سعدی شاعر عالیقدر شیراز در گلستان فرموده است .

ای برتر از خال و قیاس و گمال و هم وز آنچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر ماهمچنان در اول وصف تو مانده ایم

وظیفه مانسبت بخدا

خداوند بخشنده انسانرا بفضل وجود خود خلق فرموده و انواع نعمتهای بیحساب بما ارزانی داشته ؛ باشاع خورشید جهان افروز تاریکیهای ییگران را محور روزهای مارا فروزان ساخته و با فروغ ماه تابنده شبهای سیاه ما را درخشنده کرده ، نباتات و درختان بارور را برای نوع بشر آفریده و گلهای زیبا و معطر را طراوات بخش و بهجت افزایش قلب و جان او مقرر داشته است . جانوران مختلف را خدمتگزار او قرار داده و عناصر (۳) روی زمین را برای استفاده او معین فرموده است .

۱ - وجود ۲ - توانسته و ممکن ۳ - عناصر چهارگانه باد و آب و خاک و آتش .

آن معبود (۱) بنده نواز این همه نعمت بما عطا کرده و مارا بر همه مخلوقات خود مزیت و برتری بخشیده، عقل و ادراک داده و جان و خرد عنایت فرموده است تا اینکه ما او را بشناسیم، امر او را اطاعت کنیم جود و احسان او را شکر گوئیم، از طریق میل و رضای او قدمی بیرون نگذاریم و مضمون این دوبیت سعدی راهمواره بخاطر داشته باشیم :

ابرو بادو مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

پس چگونه سزاوار است که ما از احکام و اوامر او سرپیچی کنیم.

و در عبادت و بندگی او غفلت نمائیم در صورتیکه میدانیم اطاعت و عبودیت

از سبب سعادت و فلاح ما در دنیا و نجات و رستگاری ما در عالم دیگر

است عبادت و بندگی معبود اطاعت و پیروی حکم خدا، اولین وظیفه انسان

و ستایش و تسبیح (۲) او سبب نشاط و صفای جان است، بنده حق پرست

هرگز آنرا بدست فراموشی نخواهد سپرد .

یاد تو روح پرور و وصف تو دلغریب نام تو غمزداد و کلام تو دلربا (۳)

امید بخدا

جهان آفرین دانا، خدای مهربان ما ، آفریده خود را دوست دارد

محنت ورنج درد و شکنج ، اندوه و غم برای او نمی پسندد .

۱- عبادت شده، مقصود خداوند است ۲- ذکر و ثنای خدا گفتن ۳- شعر از سعدی

از هر پدری مشفق تر است، و از هر مادری مهربانتر، هیچ رفیقی چون او وفادار نیست و هیچ مهر پروری چون او لطف و محبت نمیکند، هیچ آقائی مانند او بنده پروری نخواهد کرد و هیچ دلنوازی بسان او غمگساری نخواهد نمود، هیچ کریمی بشیوه او نعمت نمی بخشد و هیچ زیر دستی بروش او بزیر دستی احسان نمینماید.

در آغاز کتاب بوستان شاعر شیرین گفتار در این معنی داد سخن میدهد و از آنجمله این چند بیت را یاد میکنیم.

و گریبا پدر جنگ جوید کسی	پدر بی گمان خشم گیرد بسی
و گر خویش راضی نباشد ز خویش	چو بیگانگانش براند ز پیش
و گر بنده چابک نیاید بکار	عزیزش ندارد خداوند گار (۱)
و گر با رفیقان نباشی شفیق	بفرسنگ بگریزد از تو رفیق
و گر ترک خدمت کند لشکری	شود شاه لشکر کش از او بری
ولیکن خداوند بالا و پست	بعضیان در رزق بر کس نبست

در وقتیکه همه دوستان باما دشمنی آغاز کند او دوستی و محبت مینماید؟ هنگامیکه همه خویشان از ما روی بگردانند او دلجوئی و ملاطفت میکند، در روزیکه همگی مردم بمخالفت ماقیام نمایند او موافقت خواهد فرمود، آنگاه که هر طرف محنت و بلا روی آور شود و سیل رنج و مصیبت حمله ور گردد او مارانجات میبخشد و در پناه خود محفوظ میدارد، پس ما که چنین حامی مقتدر و ظفر بخشی بر سرداریم چرا از حوادث روزگار پریشان کردیم و مغلوب بیم و اضطراب شویم.

بنده ای که از همه راه نا امید است روی بدر گاه روزی بخشنده
خویش آورد تا حاجت او را روا کند و دردهای بی دواى او را دوا بخشد
بیماری که همه پزشکان از معالجه از عاجز مانده اند و او را بمرگ انتظار
داده اند باید بشقای آن یگانه شفا دهنده دردها امیدوار باشد مگر فرشته
حیات بنجاتش بشتابد و در ریر شهیر خود زینهارش دهند .

یأس و نا امیدی از رحمت پروردگار دلیل سستی عقیده و پستی
همت شخص و از جمله معاصی (۱) و گناهان عظیم نسبت بخداوند است
قردی که از رحمت و لطف حق تعالی مأیوس باشد. و از فیض و بخشش
او ناامید و در اندک رنجی سخت اندوهگین میشود، در کوچکترین
حادثه ای بشدت هراسان و بیمناک میگردد، در صورتیکه موحد امیدوار
همه حال نظرش بایزد متعال و بیاد او مسرور و دلشاد میباشد. چنانکه
سعدی گفته است .

موحد (۱) چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد تو حید و بس

بیم از داور جهان

انسان همانطور که باید با الطاف بی پایان جهان آفرین امیدوار باشد
شایسته است از قهر و غضب او نیز سخت بهراسد (۳) و حذر نماید زیرا
که چون بنده نافرمانی از خداوند خویش غفلت نموده مرتکب اعمال
زشت و ناپسند شود عبادت حق و اطاعت او امر خداوندی را ترك گوید
و بظلم و آزار بندگان او پرداخته ناله آنها را با آسمان رساند: پروردگار

دادگر از آن آفریده عاصی (۱) و سرکش ناراضی بلکه بیزار میگردد و بجای مهر با او بقره معامله میکند از آن گناهکار سعادت روی میگرداند بدبختی و ذلت چهره میگذشاید . معیشت (۲) بر او تنگ میشود . سپاه روزی و سپاه جانی زندگی او راتیره مینماید ، از رحمت و عنایت یزدانی محروم میماند و بعداب و شکنجه او در هر دو جهل گرفتار میگردد در این حال از چنین بنده مخلوقی ناچیز تر و آفریده ای حقیر تر تصور نمیتوان کرد .

ممکن است اعمال زشت و معاصی (۳) شخص از نظر مردمان پنهان ماند یا بطوری ارتکاب شود که هیچکس بر آن آگاه نگردد اما در پیشگاه داننده یکتا آشکار و پدیدار است و آن را مجازاتی مخصوص معین است . حکم عدل یزدان ورأی دادگاه داورزمین و آسمان .

تکلیف شایسته نسبت بخود

باید انسان وجود خود را بزینت آداب و اخلاق ستوده آرایش دهد و روز بروز بر پیشرفت خویش بیفزاید تا شخصیت خود را حفظ کند و مقام عزیز خود یعنی رتبه انسانیت را محفوظ بدارد حفظ مقام انسانی در این است که شخص با عزت و شرافت زندگی کند و روزهای خود را بدرخشندگی بگذراند ، خشتودی خدا و مخلوق را جلب کند و خدمات بزرگ بعالم شریعت کرده حق هیئت اجتماعی را ادا نماید بالاخره با خاطری شاد و نظرهایی عبرت (۴) پذیر آثار و اسرار وجود را مشاهده

کرده پس از خود نامی بلند و آثاری پسندیده بیادگار گذارد و البته چنین زندگی پر افتخار در نتیجه تربیت و محافظت جسم و پرورش و ارتقاء (۱) روح برای شخص حاصل میگردد پس هر فردی نسبت بجسم و روح خود که تشکیل شخصیت او راه میدهند تکالیفی مهم و شریف دارد و وظیفه او نسبت بجسم اینست که در صحت و اعتدال آن کوشیده تا میتواند از آسیب و گزند محفوظش دارد و آنرا بواسطه هوای وهوس و لهو و لعب رنجور و ناتوان نسازد همچنین پاکیزگی و شرایط بهداشت را رعایت کند عادات زیان آور را بخود راه ندهد و خویشتن را از بسا گرفتاریها همچون تنبلی و ترس و پرمردگی و استعمال دو دو الکل برکنار دارد. وظیفه انسان نسبت بروح خود اینست که روز بروز بلکه ساعت بساعت بسبب تحصیل فضل و دانش او را تقویت (۲) کند و بر ارتقاء وی بیافزاید چون روح انسان رو بکمال رفت و مدارج (۳) ترقی را سپر نمود بر نیروی عقل و هوش افزوده میشود ادراک و کیاست شخص نیز بطرف کمال سیر میکند، عزم و اراده او قوی میشود از عزم قوی نیز همت، شهامت، جرأت استغنائی طبع و مروت بظهور میآید در این احوال اشرف مخلوقات عالم یعنی فرد بشر از نعمت زندگی میوه برار زندگی خواهد چند و باوج سعادت خواهد رسید.

پاکیزگی

نظافت یکی از اصول لازمه زندگی است که در حیات انفرادی

و اجتماع بشر دخالتی بسزا دارد جسم آدمی که در جلوه گاه روحی بزرگ شریف ومظهر (۱) احساسات عالی و لطیف وتابشگاه اشعه خرد و دانش و محل بروز (۲) اختراعات و بدایع (۳) افکار میباشد آیاسزاوار است که بکثافات آلوده باشد؟ ناگزیر باید بادقت کامل بنظافت بدن پرداخته دست و پا سروصورت : دهان و دندان را شستشو دادوهیجگاه اصول پاکیزگی را بدست غفلت نسپرد زیانهای کثافت بسیار است از جمله بوی مکروهی که از آن تولید میگرددشامه همه کس رامتأثر ساخته ایجاد نفرت وانزجار میکندوجود کثافت چشمها را ازا انسان کثیف آزرده میکند و بیننده راروی گردان میسازد، اهمال در پاکیزگی بسا ناخوشیها پدید میآورد و مبتلای کثافت را بیمار ورنجور مینماید، اینها مختصری از تأثیرات عدم پاکیزگی انفرادی است .

زندگی اجتماع نوع انسان نیز از کثافات واهمال در نظافت دچار زشتی و پژمردگی سخت میگردد کثیف که همه از نشاط روح و شادی قلب و زنده دلی محرومند و قتیکه اکثریت جامعه و یاملتی راتشکیل دهند هیچگاه آن ملت بترقی وتمدن عالی نخواهد رسید و نام و نشانی در روزگار نخواهد یافت زیرا که اعمالشان در پاکیزگی و طهارت دلیل کسالت روح و فرسودگی جسم آنهاست والبتنه پژمردگی روحهم قصور عقل و ضعف فکری وسستی عزم و پستی همت را میرساند .

آیا چنین ملت در میان ملل نیرومند دنیا چه خواهد کرد، پریشانی این کشور و بیچارگی چندین ملت از ضررهای اجتماعی کثافت است .

دودهای سیاهکار

مقصود ما از دودهای سیاهکار آنهاییست که از سیکار و چپق با غلیان و وافور بلند شده پس از انجام سیاهکاریهای خود در دهان و حلق و گلو و سینه انسان به هوا صعود (۱) میکند این دودها بالای عمر و جان و آفت مال و هستی انسانند آتش خانمانسوز بشرند و مایه تیره بختی و پریشانی جمعی از ابناء نوع ما: با این حال حس تقلید که در بیشتر مردم بشدت وجود دارد سبب سرایت این عادت خطرناک بد دیگران گشته آنها شیوع میدهد. اشخاصیکه قدر سلامت و صحت را نمیدانند اغلب در نتیجه معاشرت با معتادین (۲) این دودها مغلوب هوی و هوس (۳) گردیده عمل آنها را تقلید و بدینوسیله محنت و رنج را استقبال میکنند پس از ایامی چند با استعمال دخانیات عادت کرده و بتدریج بر مقدارش میافزایند تا کم کم خطر و آسیب دود در تنشان ظاهر گشته و آنانرا بعواقب وخیم خود تهدید میکند و آسیبهای سخت بهمگی اعضاء بویژه دندان و حلق و سینه و قلب وارد میسازد در این حال ضعف و رنجوری و محنت و بیچارگی شخص معتاد بمرور ایام شدت و نیرو گرفته در پایان جوانی سرمایه‌های زندگی را بیغما میبرد.

راستی این نهایت بد بختی است که انسان هر روز مبلغی از دست رنج خود را صرف دود کند و جسم خویش را از آن دردمند ساخته به هوا صعود دهد - در صورتیکه میتواند با این وجه چندین بینوای دلسوخته را از خود خوشنود کند یا اینکه تیره روزی را دستگیری و سرپرستی کرده

از دانش و پرورش بهره‌مند سازد و بدین وسیله زندگی يك فرد تیره بخت بنور علم روشنی بخشد و وجود خود را نیز از زهر دخان محفوظ دارد در میان اقسام مختلفه خانیاات آنکه از همه خانمانسوزتر است و خصوصتش با وجود آدمی بیشتر تریاک مییاشد عادت بدود تریاک علاوه بر آنکه مال و دارائی تریاکى بدبخت را تبدیل بافیون نموده میسوزاند و بشکل دود بیاد میدهد جمیع احساسات خوب صفات مطلوب را از او بغارت برده در عوض پشردگی و خماری دائمی چهره زرد و پرچین جسم نحیف و ناتوان باو تسلیم میکند و او را از آدمیت برکنار میدارد.

مهر میهن

کشور جان پرور ایران میهن عزیز ماست این مرز (۱) بهجت خیم شاهان نامدار امیران عالیقدر، وزیران باتدبیر و دانشمندان بی نظیر در ساحت جانفزای خود پرورده است این آب و خاک فرح بخش عزت و جلال تاریخی و شئون و مقامات ملی ما را حفظ نموده و فرزندان خود را بسر فرازی و افتخار بمردم روی زمین معرفی میکند.

اجداد و نیاکان ما بانهایت فخر و شرف در این سر زمین حیات خود را بپایان رسانیده نامی بلند در صفحات تاریخ بشر از خود باقی نهاده اند شاهنشاهان با عظمت نظیر کوروش و داریوش، شاپورو و انوشیروان شاه عباس و نادر شاه و رضا شاه در این کشور پرورش یافته اند که فدرت و شوکت آنان در آن اعصار (۲) بنیادیزر گترین امپراطوریهای زمین را متزلزل نموده است آن پندان بزرگوار و آن افراد میهن پرست ایران محبوب خود را با همت و

شهامت با جانبازی و شجاعت از قصد دشمن نگهداری نموده برای آبادی و ترقی آن از بذل مال و جان دریغ نکرده اند. اکنون مافروزندان این آب و خاک که زادگان آن بزرگانیم باید بر اثر ایشان قدم برداشته میهن باوفای خود را از عمر و حیات خویش عزیزتر دانیم و برای حفظ آزادی و عظمت آن از هیچگونه جانفشانی دریغ و خودداری نکنیم. باید اطاعت قوانین آن را از مصمم قلب واجب شمرده در برابر او امر و دولت و حکومتش با نهایت خرسندی سر تسلیم فرود آوریم. ما باید در خدمت و یاری هموطنان گرامی خود که همچون برادران مهر پرور ما هستند سعی جمیل مبذول داریم و محصول و متاع خود را اگر چه پست و بی بها (۲) باشد بر عالیترین مصنوعات کشورهای ییکانه ترجیع (۳) و مزیت (۴) دهیم تا در برابر سایر ملل میهن پرست جهان مانیز نام بلندی داشته باشیم، آن ملت‌ها افراد خود را چنان دوستدار و حامی (۴) آب و خاک خود پرورده اند که بالاترین مطلوب و بزرگترین آرزوی ایشان شوکت و جلال و عزت و استقلال کشورشان میباشد مثلاً یکتفر چینی که شاید از سر زمین خود فقر و پریشانی ندیده و بسبب سختی وضع معیشت آنرا وداع گفته باشد در هر نقطه عالم بعشق و هوای (۵) سرزمین چین کار میکند، و بیاد آن قلب خود را شاد می دارد از دسترنج اندک خویش ذخیره میکند تا بمدد آن هر زمان بتواند خود را بمیهن عزیز برساند. اهالی ژاپن که تقریباً هشتاد سال پیش از ملل ضعیف دنیا محسوب میشدند در اثر خدمت و جان نثاری که برای کشور خود کردند چنان قدرت و قوت یافتند که در ردیف دول معظمه روی زمین جای گرفتند جنبش و کوشش اهالی آلمان برای پیروزی کشورشان داستانی است که همه میدانند و جوش و خروشی که هم‌اکنون برای جبران شکست

گذشته و تجدید سرافرازیهای خود پدید آورده اند مایه حیرت دنیاست
 وطنخواهی ملت انگلیس و میهن پرستی مردم فرانسه نیز در تاریخ دنیا
 شهرتی بسزا دارد همچنانکه دفاع دلیرانه سربازان کشورهای بزرگ دیگر
 از آب و خاک خود بمیهن پرستان جهان درس عبرتی داده است ،
 ما نیز باید دارای چنین احساسات جالب تحسین و تعجب
 بوده مرز و بوم ایران را از جان و دل دوست بداریم و بقای
 عمر و جلال شاهنشاه محبوب خود و عزت جاودانی این کشور
 را پیوسته از خداوند خواهان آرزومند باشیم .

خدمت نظام

نظم و امنیتی که در سراسر کشور حکمفرماست از جانبازی سربازان
 آن است سربازان میهن جوانانی آزاده اند که برای ادای وظیفه مقدس
 خود یعنی خدمت نظام حاضر گشته تشکیل سپاهیان کشور را داده اند
 فوجهای سپاه آب و خاک خود را در مقابل دشمنان داخلی و خارجی
 محفوظ داشته هموطنان خویش را امنیت و راحت بخشیده اند پس بقای
 کشور بسته بوجود لشگر است و اگر لشگر نباشد کشور نخواهد بود
 ابن است که غالب دول نیرومند دنیا خدمت نظام را برای عموم
 افراد سرزمین خویش واجب شمرده از آن ارتشی سلحشور (۱) فراهم
 ساخته اند جوانان آن ممالک نیز خود نهایت اشتیاق این خدمت را استقبال
 کرده خویشتر را برای همه قسم فداکاری در راه سعادت مرز و بوم خود
 آماده مینمایند .

اینک فرزندان رشید ایران نیز باید با قلبی سرشار (۲) از مهر میهن

برای ادای این وظیفه شریف آماده شده خدمت نظام را دلیرانه انجام دهند و قصور و اهمال در این خدمت را خیانت بزرگی بملت و کشور خویش محسوب دارند پدران و مادران نیز باید تشویق و تهییج (۱) جوانان خود را در این مقام بر خود واجب دانند و آنان را افرادی فعال (۲) و لایق این خدمت پرورند بکوشند که از همان کودکی بیم و هراس، پثر مردگی و تن پروری، راحت خواهی و هوس پرستی را از خود آنها دور کند تا سرزمین مانیز از جوانانی رشید و نیرومند، بیباک و چالاک باعزم و همت بهره مند گردد.

سپاهی شدن جرأت افزون کند	هراس از سر مرد بیرون کند
جوان را کند در جهان نامور	دلیر و وطنخواه و صاحب هنر
جوانان ز خدمت مدارید عار	پیوشید این جامه افتخار

خدمت بجامه بشر

چون ببوستانی قدم گذاریم، گلهای رنگین و معطر و درختان پربرک و برمامیینیم، این گلهای زیبا و جان پرور، باغ و بوستان را آرایش داده و هوای آنها را مشگبیز ساخته اند، بما نیز صفای و طراوات (۳) میبخشد و نشاط و خرمی میدهند. درختان بارور نیز بیاغ حسنی دیگر داده آنها را از میوه های شیرین غنی و توانگر نموده، ما را نیز محظوظ و بهره مند میسازند.

در میان گلهای فرح افزای این بوستان ممکن است نباتات خاردار و گیاههای خود رو و بی ثمر بروید و در میوه زار آن شاخه های خشک هم دیده شود و این قسم گیاهان و این شاخه خشک چون از طراوت و خرمی بوستان میکاهند و نباتات دیگر نیز زیان میرسانند البته باغبان

آنها را بریده طعمه آتش میکند و برآستی جز این هم بآنها سزائی نمیتوان داد چنانکه ناصر خسرو علوی گفته است .

بسوزند چوب درختان بی بر

سزاخود همین است مربی بری را

عالم بشری نیز بوستانی پراز گلهای معطر و درختان پرثمر است افرادی که برای جامعه خدمت میکند : رنج و زحمت میبرند، راحت و آسایش خود را فدای سعادت جامعه مینمایند ، گلهای تازه رو و درختان ثمر بخش این بوستانند ، این اشخاص گلستان جهان را از وجود خویش زینت و صفا میبخشند و هیأت اجتماعیه را از ثمرات و نتایج حیات خود بهره مند میکنند .

کسانیکه در میان خلق برای راحت و سعادت دیگران قدمی بر نمیدارند، از نتیجه زحمات دیگران استفاده میکنند و خود زحمتی نمیکشند در باغستان وجود گیاههای بیفایده و شاخه های بی برگ و برند، جامعه نیز در رفع این عناصر فاسد میکوشد و شر وجودشانرا از سر دیگران رفع مینماید .

بنابر این انسان باید تا میتواند بهمنوع خود معاونت و یاری کند، خدمت و مساعدت نماید ، حس بشر دوستی و نوع پروری داشته باشد و همینطور که از حاصل رنجهای دیگران برخوردار میگردد، او نیز دیگران را از خود بهره مند سازد تا اینکه حق جامعه بشری را ادا کند و دین خود را نسبت باین اجتماع بپردازد .

حال ببینیم این دین چیست و این مدیونی (۱) از کجاست تشخیص شخص

چون نظری بوضع معیشت خود نماید میبیند آنچه دارد از هیأت اجتماعی است یعنی افراد هر يك بنوبه خود در این جمعیت وظیفه‌ای انجام داده و یکی از احتیاجات مردم را رفع میکنند.

یکی لوازم غذای افراد جامه را فراهم می کند. دیگری وسایل تهیه و طبخ (۱) آنها آماده مینماید یکی برای لباس مردم پارچه میبافد دیگری آنها را می دوزد، شخصی خانه و عمارت را برای دیگری بنا میکند و ابناء نوع خود را از سرما و گرما محفوظ می دارد و شخص دیگر نیازمندیهای داخل خانه را تهیه می نماید.

دسته محصولات و مصنوعات (۲) لازمه را از کشوری بکشور دیگری نقل میکنند و مردم روی زمین را از صنایع و محصولات مختلف یکدیگر بهره و ثمر میدهند و دسته دیگر بخدمت نظام پرداخته امنیت و آزادی مردم را حفظ میکنند. بالاخره دسته محقق بمعالجه بیماریها اشغال بسته هم نوع خود را از ناخوشیهای سخت و کشنده نجات میبخشند و جمعی بیوروش و آموزش ابناء بشر قیام کرده آنها را از نادانی و جهالت رهایی میدهند خدمات بازرگان و صنعتگر، لشگری و برزگر: آموزگار و پزشک و محقق و دانشور احتیاجات عمومی هیأت اجتماعی را رفع نموده دشواریهای حیات انسان را سهل و آسان میکند، بالاتر از این اشخاص نام افرادی را شنیده و میشنویم که باین نوع خدمات نیز قناعت نکرده قدمهایی برای سعادت هم نوعان خویش برداشته اند که نه تنها در دوران خود بلکه تا هزارها سال پس از حیات خویش نیز عالم انسان را مرهون (۴) ثمرات زندگی خود ساخته اند؛ نظیر مخترعان و مکتشفان بزرگ که بواسطه اختراعات

شگفت انگیز و حیرت آور خود بسا مشکلات را از محیط زندگی افراد بشر برداشته و نام خود را جاودان در صفحات تارینخ روزگار گذاشته اند .

همچنین سیاحان و کاشفان (۱) مهم که با همت عالی خود بکشف خشکیهای نامعلوم روی زمین موفق گشته زمینهای زرخیز و پر نعمت را مورد استفاده نوع بشر قرار داده اند مثلاً «گوتامبرک» آلمانی مخترع چاپ «وات انگلیسی» و یاپن فرانسوی مخترعان ماشین بخار «فرانکلن» آمریکائی مخترع برق گیر «پاستور» فرانسوی کاشف میکرب و چاره جوی بیشتر مرضهای کشنده ادیسون آمریکائی صاحب اغلب اختراهای تازه و «کریستف کلمب» ایتالیائی کاشف قطعه عظیم آمریکا .

بوجود این اشخاص اول میهن وهم میهنان او فخر میکنند که در عالم از ایشان نامدار گشته اند بعد دنیا و هیأت جامعه افتخار مینمایند که چنین اشخاصی را در خود پرورش داده .

هریک از افراد جامعه باید با نظر عبرت زندگی پر شرافت این مردان نامی و بزرگ را نگریسته بکوشد که از نتایج و آثار وجود خویش نخست میهن وهم میهنان خود ، سپس زمین و ساکنان آنرا بهره مند نماید .

اثرات راستی

راستی بهترین سیرت انسان است، از همگی محاسن ممدوحتر (۲)

واز جمله خصال آدمی محبوبتر است . راستگوئی را اساس نظم هیأت اجتماعی و بنیاد سعادت و رستگاری بشر گفته اند .

جميع صفات خوب همگی اخلاق و آداب مطلوب ، نتیجه راستگوئی و صداقت است هر کس وجود خود را بزبور راستی زینت بخشد بی شک بهمگی محاسن (۱) انسانی آراسته خواهد گشت زیرا که راستگو و راستکار برای اینکه قدمی از راه صدق بیرون ننهد و از مخاطرات دروغ خود را بر کنار دارد ناچار است که از خطا و لغزش : از هر کردار ممنوع از هر رفتار ناپسند ، پرهیزد تا هنگام بر رسی و تحقیق بدروغ و کتمان حقیقت مجبور بشود .

ایرانیان باستان ، اجداد و نیاکان ما که با اخلاق و آداب پسندیده مشهور جهان بوده اند میتوان گفت بسبب راستی باین عادت جالب تحسین مشهور گشتند . آنها از بزرگترین سود که بسبب کوچکترین دروغ بدست میآمد چشم پوشیده آنرا فدای راستی و صداقت میکردند غالباً از کسب و بازرگانی امتناع کرده بکشاورزی میپرداختند زیرا که میگفتند انسان در بازرگانی و معاملات غالباً بگفتن دروغ ناچار میشود .

پس شخص راست گفتار و صداقت پیشه بتمام محسنات (۱) و اعمال نیک خو گرفته زندگی با سعادت خواهد داشت ، روزهای او درخشان و عمر او بمرست و شادی خواهد گذشت . جامعه انسانی نیز او را پیاپی طینت و نیکی سیرت شناخته روز بروز عزت و اکرامش (۳) را افزون خواهد کرد .

گذشته از جاه و مقام ظاهری راستگو همیشه از يك سرور و نشاط قلبی لذت یافته سرور و دلشاد می گردد. آن شادی و فرحی است که از تمجید و تحسین وجدان او ایجاد گشته دائماً او را بسعادتی دو جهان میبخشد این قوائد و نتایج راستی برای يك فرد بشر است.

اما راستی تأثیرات بزرگ در نظم و ترتیب کارهای عالم و ترقی و تمدن جامعه انسانی دارد اگر صدق و حقیقت در میان افراد حکمفرما نباشد اعتماد و اطمینان بقول و عمل هیچکس نمیتوان کرد و چون روح اطمینان پیکر گفتار و رفتار انسان را ترك گوید اتحاد و اتفاق نوع بشر صورت هستی نخواهد یافت کشاورزی و صنعت، بازرگانی و کسب، مراوده و معامله مساعدت و موافقت، هیچیک در میان ابناء جهان وجود نخواهد داشت در این حال ترقی و تمدن، نظم و امنیت؛ آزادی و راحت در روی زمین حصولش محال خواهد بود.

اکنون که وجود جمیع این کیفیات از ثمرات راستی و حقیقت است خوشا بر کسی که از راستی نصیب دارد خوشحال پدر و مادری که اطفال خود را بر استگویی و راستکاری میپرورند خوشایرملت و کشوری که افرادشان بصدق و حقیقت گوئی پرورش یافته اند.

زهر شیوه مطلوب تر راستی است

اساس نظام بشر راستی است

بقدر از ملك بگذرد راستگو

که بر مرغ جان بال و پر راستی است

بپرهیز در کذب در هر چه هست

که آخر نجات تو در راستی است (۱)

مفاسد دروغگونی

یکی از بزرگترین قبایح انسان دروغگوئی است از این مذمومترا (۱) صفتی و از این شومتر (۲) عادتی تصور نمیتوان کرد زیرا که متشأ (۳) بیشتر مفاسد و مبدأ (۴) اکثر زفتارهای پلید و ناهنجار است.

يك دروغ كوچك ممكن است فتنه‌های عظیم برانگیزد و خونهای بسیار بریزد، يك سخن كذب ميتواند آتشهای آشوب برافروخته‌خاندان‌های بزرگ در آن بسوزد و زندگی بسا بیگناه را تیره و سیاه گرداند، يك گفته مخالف حقیقت قادر است کشور را منقلب ساخته سرزمین آنرا ویران و ملت آنرا پریشان و بی‌خانمان نماید.

مثنوی

بخیزد ز ناراستی فتنه‌ها	وزان خانمانها رود بر فنا
دهد شربت مرگ و زهر هلال	چه خونها بناحق بریزد بخاک
بسا ملک آباد ویران کند	بسا جمع خوشدل پریشان کند
بسا تن برد بیگانه روی دار	ز ناراستی الحذر (۵) زینهار

در زمانی که کامبوز (۶) پادشاه ایران بتسخیر مصر رفته بود شخص مجوسیکه بدروغ خود را بردیا برادر پادشاه بمردم ایران معرفی کرد و بدینوسیله شاهی رسید در نظر آرید که چه انقلابی بزرگ در

۱ - زشت و قبیح ۲ - پلید و نحس ۳ - جای پیدا شدن ۴ - محل شروع شدن ۵ - حذر کنید ۶ - پسر کورش گبیر پادشاه هخامنشی که کشور مصر را فتح کرد
(اشعار از مؤلف است)

سراسر کشورهای هخامنشی ایجاد کرد شاهنشاه ایران از شنیدن این خبر خود را هلاک نمود، یانغان و سرکشان میهن ما را عرصه اضطراب ساختند ملک مغشوش و رعیت سرگشته و حیران گردید، سرانجام داریوش کبیر آن مرد دروغگو را از تخت شهریاری فرود آورده بجزای ناراستی زهر هلاک چشانید .

داریوش بطوریکه در کتیبه خود، در کوه بیستون نوشته است همه آشوبهای ایران را قبل از تاجداری خود ، بسبب همین يك دروغ بردیای دروغی دانسته و حکایت او را برای حیرت آیندگان در کتیبه نامبرده منظور داشته است . اینک برای اینکه زادگان کشور داریوش بدانند که اجداد و نیاکانشان تا چه حد از دروغگوئی بر حذر بوده اند برخی از مطالب کتیبه داریوش را نقل مینمائیم .

« ای آنکه بعد از این شاه خواهی شد با تمام قوا از دروغ بپرهیز ، اگر فکر کنی چکنم تا کشورم سالم بماند دروغگو را بباز پرس در آر ... دروغگو و آن را که بیداد کند دوست مباش از از آنها باشمشیر بازخواست نما . »

اغلب اشخاصیکه زبان بننگ دروغ میآلایند میخواهند جرم و خطائیرا که مرتکب شده اند کتمان نموده از سیاست و عقوبت آن خود را نجات دهند و حال آنکه دروغ خود گناهی است از خطای اول بزرگتر و سزاوار مجازاتی شدیدتر چنانکه گفته اند ،

ای برادر گرت خطائی رفت

متمسك مشو بقول دروغ

كان دروغت بود خطای دگر

که بردبار دیگر از تو فروغ

بنا بر این انسان باید از خوی زشت و مضموم که آبرو و شرافت و اعتبار و اهمیت شخص را بیاد میدهد و عمر و حیات او را ننگین میسازد سخت اجتناب کند و نگذارد این عادت فتنه انگیز دامن آزادگی او را لکه دار کند و اعتماد مردم را از قول و عمل او سلب نماید این لکه ای است که هرگز پاکی نخواهد یافت و اثر شومی است که هیچگاه محو نخواهد گردید .

فروتنی

تواضع از صفات ممدوحهٔ انسانی است ، این سیرت دلپسند زینت و آرایشی مخصوص بجمیع اعمال و آداب انسانی بخشیده شخص را بشرافت و بزرگی بدانائی و کمال بادب و تربیت مشهور میسازد مقام شخص متواضع هر چه عالتر باشد این خصلت ستوده بیشتر بر جلوه و دلربائی خویش میافزاید و بر ازندگی خود را ظاهر مینماید فروتنی سزاوارتر از بزرگان است و شایستهٔ اشخاص نامور ، با داشتن قد بلند و رتبهٔ ارجمند تواضع انسان جلوه خواهد کرد و گر نه اشخاص زیر دست و حقیر جز اظهار فروتنی و افتادگی چاره‌ای دیگر نخواهند داشت و چه نیکو فرموده است سعدی در این معنی .

تواضع ز گردن فرازان نکوست	گدا کر تواضع کند خوی اوست
تواضع کند هوشمند کزین (۲)	زند شاخ پر میوه سر بر زمین
اگر انسان بجمیع خصال مطلوب و عادات خوب آراسته باشد	

ولی از آرایش فروتنی عاری، آن آداب و اخلاق هیچیک زیبایی و حسن خود را نمایش نخواهد داد.

انسان متواضع با خوی دلجویی خود دل مردم را بمحبت و دوستی خود میرساند و همه کس را نسبت بخود مشفق و مهربان میکند، همه او را از صمیم قلب دوست دارند و گرامی و عزیز می شمارند و با احترام تمام از او نام میبرند زیرا که شرافت و جلال بدانند و کمال است نه بجاه و مال فروتنی برترین دلیل زیرکی و دانائی است زیرا که شخص هر قدر مراتب علم و معرفت را بیشتر سیر کند و فهم و ادراک او فزونی یابد بحقارت و کوچکی خود بیشتر پی میبرد و حس افتادگی و خضوعش قویتر میشود سقراط « ۲ » حکیم بزرگ یونانی که یونان بوجود او فخر میکند در صورتیکه از جهت حکمت و معرفت یگانه عصر خویش بود دانائی خود را چنین توصیف کرد.

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
بنابر این خردمند کسی است که این زیور زیبا زینت افزای وجود
او شود و پیوسته زندگی متواضعانه ای داشته باشد ؛

فصل دوم

چند موضوع وصفی

فروردین

ماه فروردین است، طبیعت خفته بیدار گشته زندگی فرح انگیز از سر گرفته است، از هوای روح بخش بهاری حیاتی تازه و روحی جدید یافته. دشت و بیابان صفا و طراوتی پرور حاصل کرده باغ و گلستان از شکوفه های بهاری جانفزاکشته و درختان خسرم صورتی دلربا گرفته اند از برفهای دی اثر کمی در کوههای البرز دیده میشود و در حالتیکه گلهای رنگین و سبزه های دلنشین دامنه کوه را آراسته این برفها نیز برزینت و زیبائی آن میافزاید راستی گلهای بنفشه و نستربین لاله و نرگس، سنبل و سوسن ساخت دشت و چمن را چون آسمان پر چمن چرا نبرد کوی از فلک آیدون (۱)

که نرگس است در آن زهره لاله چون پروین
 ندانم آنکه کنم من بآسمان پرواز
 فرود آمده یا آسمان بروی زمین

مرغان چمن ؛ از لطافت و هوا و طراوت گلها بوجد و شور آمده
نغمه های خوش ، ترانه های دلکش آغاز کرده اند ، این نواهای دلپسند
بیشتر بر جلوه و صفای دشت و گلستان افزوده نشاطی تازه بقلب انسان
میدهد .

گاهی ابر فروردین ژاله (۱) بار گشته لطافت هوا و خرمی درختان
گلها را بیشتر میکند و گاهی از ریزش باران آنها از دامنه کوه البرز
سرازیر شده سیلی پدید میآورد :

گاهی آفتاب سر از میانه ابرها بدر کرده روی زمین از شعاعهای
دلپذیر و گرمای ملایم خود بهره مند میکند ، جهان را روشن و مناظر
دلفریب طبیعت را بانور آرایش میدهد ، زمانی هم ابر چهره خورشید را
نهان ساخته از نور منع مینماید .

باغ و بوستان ، سبز و گل ، ابر و هوا ، کوه و دشت ، مرغان خوش
سخن و بلبلان چمن مژده فرح و سرور میدهند ، میگویند .
جهان شاد است توهم شاد باش و محزون منشین

شکوفه

در روزهای جانپور فروردین رخسار دلپسند شکوفه از همه
مناظر طبیعت دلربا تر است . هیچ گلی بمانند آن بهجت بخش نیست
هیچ منظره ای چون منظره آن فرح افزا دیده نمیشود ، اگر در آن وقت
که چشمها مجذوب (۲) حسن و زیبایی این شاهد (۳) چمن آرا میشود

۱ - قطرات باران ، بمعنی تگرگ و شبنم نیز میباشد ۲ - جذب شد

۳ - خوب روی و زیبا

واز دیدن رویش لذت میبرد بدقت بر آن نگاه کنیم چنین بنظر میرسد که چهره دل انگیز خود را بسوی ما متوجه داشته با حالت طربناك قدوم بهار و جشن فرخنده فروردین را تهنیت میگوید مژده نشاط می بخشد و قلب ما را شاد و مسرور میکند گوئی در اینوقت بزبان دل میگوید بین از صفای من دلها پر فرح و سرور میشود، جانها پر شغف و شور میگردد، از حسن جمال (۱) باغ و بوستان آراسته میگردد و شاخه های درخت چون پرهای فرشتگان بنظر میرسد کدام چشمی است که مرا ببیند و باغبان طبیعت را تحسین نکند و طبیعت آفرین را آفرین نگوید و کدام قلب غمگین است که از دیدار من خرم نگردد و تترك اندوه غم نگوید. اگر طبیعت هستی ابر را فدای پرورش من کرده امروز مسرور است که چنین ثمری حاصل آورده و اگر ابر آب چشمان پیام ریخت اکنون مشعوف است که از چوب خشك چنین گلی تازه و تر برانگیخت شاید از این سرور است که امروز ابر فروردین گوهر بخشی آغاز نهاده است، بر من گوهر فشان است و بر خاك لؤلؤ (۲) ریز، من از آن خندانم، خاك از آن بهجت خیز، بخاك زر می بخشد که مرا پرورده است بمن گوهر نثار میکند که رنج باغبان و گنج طبیعت را بی ثمر نگذاشته و اثر این پرورش در رخساره دلنشین خویش ظاهر ساخته ام اگر چه عمرم کوتاه است و پيك فنايم در راه، در این روزهای محدود (۳) و ساعت های معدود (۴) دواي هر دل دردمند شفاي هر جان خسته، صفاي هر قلب پریشانم، آبروی چمنم، زینت بوستانم. بین من چگونه با اشاره های ملیح و صورت

خندان بر تو مینگریم ، تونیز عبرت در حیات من نگر و سخنم نشنیده
مگذر ، توهم چون من خندان باش ، شادی کن شادی بخش و روزهای
عمر خویش بی ثمر مگذار .

اردیبهشت

هوای اردیبهشت روی زمین را رشك بهشت کرده و جمله موجودات
را زندگی تازه بخشیده است این هوای لطیف پرورد کان طبیعت را چنان
وجدی و سروری داده که همه را بشوق و شور افکنده و بیان شاعر شیراز
را بیاد میآورد : که میگوید :

آدمیزاده اگر در طرب آید چه عجب سرودر باغ برقص آمده و بید و چنار
کوه و بیابان و دشت و چمن پوشیده از سبزه و گل گشته ، باغ و
بوستان از نغمه مرغان خوشنوا پر شور و نوا شده است تا این نغمه های
دلنواز زیر و بمهای ساز جلوه نکند و نوای شور (۱) و حجاز (۲) شوری
ظاهر ننماید :

نوعروسان بهار در گلستان جشن نشاط گرفته و بز می دلگشا
آراسته اند بی شك آواز مرغان خوش سخن برای زینت بزم گلهای چمن
است و رونق افزای این انجمن درختان پر شکوفه فروردین اکنون خود
را ببر گهای سبز تزیین نموده اند ، نسیم اردیبهشت از صحرا بگلستان
وزیده گاهی گلهارا نوازش میدهد و گاهی بر گها را بجنبش آورده زمزمه
دلپذیری در آنها پدیدار مینماید : به به ، این چه نسیم دلکشی است و این
چه صبای جانفزای ، هوا را لطیف میکند فضا را مشگبیز میسازد

گیسوی گلها را شانه میزند ، بهر طرف بوی گل میبرد - بهر کس روحی تازه میبخشد - بهر دلی نشاط بی اندازه میدهد - راستی منتهای لطف و نوازش است .

ساعتی ابرنیشان بر باغ چمن زار گریسته چهره گل با سرشك (۱) دیده میشود و زمانی از دریای بیکران گوهری شاهوار (۲) بدر آورده بر سر نوع و رومان چمن نثار (۳) میکند . صفای بوستان ، هوای چمن ، نسیم صحرا ، نکبت (۴) گل و طراوت گلزار زنك اندوه و غم از دل های پریشان میزداید و قلبهای مجروح را داروی سرور مینهد .

اکنون طبیعت هر چه هنر داشته ظاهر کرده و بزرگترین شاهکار خویش را بنمایش نهاده است خاک فرحناك است و کوه در لباس شکوه ، درخت در طرب است و چمن در فرح ، نسیم جانپور میوزد ، ابر میگرید . گل میخندد ، گلزار دلبری میکند در این ایام داد خوشدلی بدهید و فرصت غنیمت شمارید که وقتی از این خوشتر و فصلی از این دلکشتر نیست .

جز روز خرمی نبود در حساب عمر ما بن گرفته ایم ز گیتی حساب ها

یکشب تاریك

نیمه شبی تاریك است ، همه سر بیالین راحت نهاده اند ، همه کس و همه چیز در خواب است زمین خفته ، آسمان خفته ، طبیعت خفته ، جهان خفته ، بخت من نیز خفته است .

اگر خفته نبود در دل شب بیدارم نمیکرد و در جنك اهریمنان
 ظلمت هراسانم نمیساخت رؤیای وحشتناکی که لرزه بر پیکرم افکنده
 چشمم بسرعت باز کرد و بمیان تاریکی پریشان و متحیرم ساخت .
 تیرگی و ظلمت فضا را تسخیر کرده و چون دریائی بی پایان همه
 چیز را در خود غوطه ور ساخته است اختران تابان و ماه درخشان امشب
 در حجاب ابره های سیاه رخساره آسمان افروز خویش را نهان ساخته اند .

شبی چون شبه (۱) روی شسته بقیر

نه بهرام (۲) پیدانه کیوان (۳) نه تیر

سپاه شب تیره بر دشت و راغ

یکی فرش افکنده چون پر راغ

چوپولاد زنگار خورده ، سپهر

تو گفتی بقیراندر اندوه چهر

همین ابره های تیره است که با چهره خشمگین، با صورت عبوس و
 غم انگیز با دل های سیاه و وحشت آمیز ، زمین و همه موجودات آنرا
 سیاه پوش ساخته، همین سحابهای (۵) سیاه پیکر است که گیتی را بر خوف
 و بیم نموده و از هیبت خویش جهان را در وحشت و هراس افکنده است قفل
 خاموشی بر دهان مرغ - آن خوش الحان زده و همه را از نغمه گری
 باز داشته است . نه تنها طیور نغز خوان بلکه همه جانوران از دیدن این
 صورتهای غضبناك چنان خاموش گشته اند که گوئی در روی زمین جز
 تاریکی هیچ نیست .

زمین زیر آن چادر قیرگون (۶) تو گفتی شدستی بخواب اندرون

نه آوای (۷) مرغ نه هرای (۸) دد (۹) زمانه زبان بسته از نیک و بد

۱ - سنگی است بسیار سیاه ۲ - مریخ ۳ - زحل ۴ - عطارد ۵ - ابرها

۶ - قیرگون یعنی برنگ قیر ۷ - آواز ۸ - فریاد ۹ - درنده .

ای ابرهای تیره و ظلمت افزای سپیده دل‌های سیاه رو، دست از این تندخویی بردارید؛ و سیاهکاری بگذارید که دوران ظلم و ظلمت کوتاه است و پیک نیستی با آن همراه؛ بزودی محیط انتقامجوی بیک لحظه هستی شمارا بدست باد خواهد داد و خورشید شعاع گستر فزای شمارا بر همه اعلان خواهد کرد.

راستی این تیرگی و ظلمت این آرامش و سکوت طبیعت چقدر غم انگیز و تأثر آور است، کوه‌های بلند با آن منظره‌های زیبا، درختان سر با آسمان کشیده با آن خرمی و صفا و عمارات مرتفع با آن جلوه‌های فرح افزا امشب خود را بصورت‌های مهیب (۱) و وحشت آور نشان میدهند تولید بیم و هراس میکنند و دل‌های خسته را پریشانتر می‌نمایند،
نموده زهر سو بچشم اهرمن (۱) جومار سیه باز کرده دهن فرومانده گردون گردان بجای شده سست خورشید را دست و پای (۴)
در این شبان تار، جلوه روزهای درخشان و شبهای روشن را بخاطر آرید تا آنها را قدر بدانید و غنیمت شمارید.

خزان

عمر تابستان بسر رسید شعله خشم آفتاب فرو نشست اکنون آن شدت و گرمی را ترك گفته با لطف و نرمی از میان ابرهای خزانی میتابد اگر چه فصل خزان غم انگیز است اما آفتاب فرح بخشی دارد، این آفتاب در هنگام عصر و قتی که از نزدیک افق مغرب در هوای لاجوری پر تو زعفرانی

۱ - ترسناك ۲ - وجودی است موهوم که ایرانیان قدیم آن را ضد خداوند و فاعل شر میدانستند ۴ - این اشعار از فردوسی میباشد

خود را میافکند و قطعات پراکنده ابر را شعله رنگ مینماید از همه وقت دلرباتر است .

در روزهاییکه ابرهای تیره هوای نیلی رنگ را از جلوه و صفایمنع میکند و فضا را تاریک مینماید همه چیز غم انگیز است مناظر طبیعت همه اندوهناک دیده میشود درختان بر گهای زرد خود را تسلیم باد غارتگر خزان نموده بر ختم دوره شادابی و شادمانی خود اظهار دریغ و افسوس میکند .

گلهای پژمرده آخرین ودای خود را از گلبن (۱) و گلزار نموده بحکم باد غضبناک تسلیم میشوند . این بادهای فتنه گر در وقتی که بیاغ و گلستان تاخته درختان را عریان میکند بانهی های مهیب (۲) زوال دولت باغ را اعلان نموده باغ بستان را جامه سوگواری میپوشاند آنکاه که ناله از بر گهای لرزان بلند میشود وقتی است که باد بیداد گر بحیات آنها خاتمه داده دشت و صحرا ، گلزار و بوستان را از پیکرهای آنها منظری شوم و حسرت آور میدهد از این است که بلبل خوش سخن ، باغ و چمن را ترك گفته و آشیان خویش را بدست باد خزان سپرده است عارض چمن زرد و دل بلبل از منت و غم پر درد گشته ، بی برک و نوا مانده ، ترك سخن و نوا کرده است : ای بلبل عزیز ، غم دوروزه مخور و افسوس ایام گذشته مدار که بهار و خزان بسیار آید اما عمر گران باز نخواهد گشت گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن

چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوش خوان غم مخور

زندگی دهقانی

شخص دهقان اگر از جور و تحکم دیگران آسوده باشد چقدر خوشبخت و با سعادت است؟ بین از زندگانی دهقانی خوشتر نیست از دهقان آسوده‌تر، سالمتر، آزادتر دیده نمیشود در هوای لطیف و آزاد در فضای وسیع و باز، در زمین خرم و دلگشا زندگی میکند؟ آب‌چشمه‌ها و نهرهای گوارا و رودخانه‌های باشکوه و صفای و منظره‌ها دلپسند طبیعت غذاهای صحت بخش. گلپای رنگین و میوه‌ها شیرین، پرورش شخص دهقان را با نشاط تمام بعده گرفته است.

روستائی (۱) از هوای کثیف و تیره از دودهای غلیظ کارخانه‌ها از گردوغبار شدید که شهرها را فرا گرفته، از رنجوری‌های سخت، از آشوب هياهوى بلاد (۲) وجود مردم آنها برکنار است، عمر عزیز خود را در هوای محپوس و اطاقهای تنگ و تاریک و کوچه‌های کثیف بسر نمیرد از آبهای پر از میکرب و کثافات بی‌نیاز است و از تحمل بار تحکم و محنت مردم خود خواه فارغ آسوده می‌باشد، هرگاه خسته شود نسیم کوه‌سار خستگی و ملال را از پیکر او میبرد و هر زمان دلتنگ گردد گردش باغ و دشت و سیاحت بوستان و چمن خاطر او را شاد میکند راستی این حیات خالی از تشویش چقدر راحت بخش و غم‌فراست است. این زندگی ساده و دلپسند است.

دیوکلسین امپراتور بزرگ روم که هم عصر نرسی پادشاه ساسانی بود در اواخر عمر خود از امپراتوری کناره گرفت و در کشتزاری بزرگت پر دخت رومیان پس از چندی دوباره قبول مقام اولیه را باو تکلیف کردند پذیرفت و گفت من این زندگی خوش و پرمسرت دهقانی را هرگز بزحمت امپراطوری نخواهم داد.

فصل سوم

نامه نگاری

فرزند پدیر - ابرار حق شناسی

پدیر محترم - این ایام که در سایه پدیر عزیز و مادر مهر پرور خود زمان کودکی را بیایان رسانیده قدم بمرحله جوانی نهاده ام خود را بسیار خوشبخت و سعادتمند مینگرم. این سعادت و نیکبختی پیوسته رنجها و زحمات آن پدیر مهربان را بخاطر میآورم؛ خجل و شرمسارم میسازد متأثر و محزونم میکند. زیرا که در مقابل آنهمه دلنوازی و محبت اندک خدمتی نکرده ام، ایکاش گناه من تنها تقصیر خدمت بوده، افسوس آن دارم که در زمان کودکی اعمال و رفتارم همگی خطا و قصور بوده است، بسا اوقات که قلب پر محبت پدیر عزیز خود را آزرده ساخته ام، جسارت و بی ادبی نموده ام، حق تواضع و احترام نسبت به چنین پدیری بزرگوار ادا نکرده و در انجام وظیفه فرزندانی غفلت را بحد کمال رسانیده ام. اکنون از این خاطرات اسف انگیز سخت دلتنگ و غمگین شده در فکر آنم که با چه تدبیر این تأسف را تخفیف دهم. اینک تدبیرم این است که بوسیله این عریضه در برابر آنهمه تقصیرها از حضور پدیر معظم خود خواهش عفو و بخشش نمایم.

در عین حال شکر سپاس خود را از الطاف بی پایان آن پدیر گرامی تقدیم داشته بقای عمر و عزت و وجود عزیزان را از خداوند مسئلت مینمایم
جمشید

پدیر فرزند - پاسخ نامه پیش

فرزند حق شناس عزیزم - از قرائت نامه مسرت بخش شما مسرور و دلشاد گشتم این شادی و فرح دوسبب داشت یکی مژده سعادت و خوشبختی

و دیگر اظهار حقشناسی شما و هردو برای من از آرزوهای بزرگ بوده پدر و مادر از زحماتی که برای فرزند خود میکشند منظوری جز سعادت او ندارند پس در صورتی که فرزند سعادت مند شود ثمر و نتیجه زحمات پدر و مادر حاصل گشته است. همچنین اظهار قدر دانی فرزندان نسبت به پدر و مادر دلیل بر آزادگی و نیکی سیرت اوست و من چون فرزند خود را تا این حد حق شناس و سپاسگزار مشاهده میکنم بی نهایت خوشوقت و مشغوف میگردم اینک در برابر احساسات پسندیده شما من نیز خوشنودی و رضای قلبی خود را ابراز داشته از شما اظهار تشکر و امتنان مینمایم. امیدوارم روز بروز بر پیشرفت و سعادت شما بیافزاید تا همیشه سبب نشاط خاطر پدر و مادر و باعث سر بلندی این خاندان باشید.

مظفری

پدر بفرزند = مذمت از اعمال و تنبلی

فرزند ارجمند - میدانی که پیوسته در فکر سعادت و ترقی تو میباشم و برای حصول این مقصد همه گونه رنج و سختی را متحمل میشوم با این حال تو در انجام وظایف خود که کسب کمال و تحصیل فضل دانش است اهمال و قصور میکنی و جهد و کوشش نمینمائی. هیچ گاه وضع تحصیلات تو رضایت بخش نیست و اولیای محترم دبستان نسبت بدرس و اخلاق تو نظریات خوشی ابراز نمیکند، بارها بتو تذکر داده ام: نصیحت کرده ام هر گونه وسایل تشویق ترا فراهم ساخته ام متأسفانه باز روش سابق خود را از دست نداده و سستی و مسامحه را ترك نگفته ای. اکنون برای آخرین بار بتو تذکر میدهم که اگر شیوه نازیبای پیشین را وداع نکوئی دیگر هیچگونه ارفاق و گذشتی نسبت بتو نخواهم نمود. امید این دارم که این یادآوری برای همیشه کافی بوده تو را متنبه و هوشیار نماید.

پدر

پسر پدر - پاسخ نامه پیش

پدر از جان عزیزترم - از اینکه قلب پر مهر آن وجود گرامی را آزرده

ساخته‌ام بسیار افسرده و متأثرم و امید عفو و بخشش دارم بجرم و گناه خود اقرار میکنم اما چنانکه خاطر محترم مسبوق است مدت‌ها بیمار بودم و همین رنجوری و بیماری سبب قصور و گناهکاری من گشت میدانم که نمره‌های دروس من جالب خورسندی نیست و اولیای محترم دبستان مرا يك دانش آموز فعال نمیشناسند و از وضع تحصیلات من خوشنودی ندارند ولی چه کنم مریض بودم و نمیتوانستم تکالیف خود را چنانکه باید انجام دهم : اینك عهد میکنم که اگر روزگار نامساعد، بیدادگری نکند و مرا برنجی تازه گرفتار نسازد گذشنه خود را جبران نمایم . سستی و اهمال را وداع گویم، دست بدامن همت و فعالیت زنم و رضایت پدر مهربان خود و اولیای بزرگوار دبستان را جلب کنم ، از حضور آن پدر محترم نیز خواهش مندم که گذشته مرا از نظر دورداشته بکلی فراموش فرمایند ، از خداوند نیز رجای آن دارم که سایه وجود پدر محبوب را بر سر من پاینده نگاه دارد .

ایرج

برادر کوچکتر بزرگتر - خواهش نامه و عکس

برادر باجان برابرم - راستی عزیزترین روزهای گذشته من زمانی بود که از فیض حضور آن برادر محترم بهره مند بودم و همه روز از تعلیمات اخلاقی و ادبی و اخذهای گرانمای جنابعالی معلوماتی عالی کسب میکردم ولی افسوس که چنین روزهای بینظیر در دانش مختصر و کوتاه و با عمر گل‌های برابر است آن ایام فرخنده چون باد گذشت و آن روزهای درخشنده مانند برف‌هایی در افق زندگی من نمودار شده بشتاب ناپدید گشت ولی امروز که نوبت دوری و مهجوری است بآسانی بسر نمیرسد : آری روزهای خوشی و سعادت مانند لحظاتی کوتاه بزودی میگذرد و دقایق بدبختی و تیره‌روزی چون سالها نمود مینماید و از مسافرت آن برادر دل‌نواز چند روزی بیش نمیگذرد اما میدانید که بر من چه گذشته است ، این روزهای کوتاه که برای من سالهای دراز است صبر و طاقت از من گرفته، راحت و آسایش سلب کرده زندگیم را تیره ساخته است .

اینك چه کنم ؟ باغم مفارقت چه میتوان کرد ؟

اگر چه مدت مسافرت آن عزیز طولانی است ولی چه فواید بزرگ

مادی و معنوی در بردارد باید برنج آن نیز راضی باشیم و آنچه خیر و مصلحت است بخواهیم .

مهربانا در این ایام تنها چیزیکه میتواند شدت غم و اندوه مرا تخفیف دهد نامه‌های شور انگیز و عکس‌های دلپذیر آن برادر عزیز است البته از فرستادن آنها خود داری نخواهید فرمود .
 پرویز

برادر بزرگتر بگو چقدر - پاسخ نامه او

برادر مهرپرورم - دیدار دستخط ظریف شما سبب سرور و نشاطی بی‌پایان گردید. اظهار آنهمه مهر و وفا دلیل احساسات پاک برادرانه‌نماینده خلوص و صفای قلب شما بود ، از بخت خود بسیار خرسند و دلشادم که مرا برادری است سراپا مهر و عطوفت و بهره مند از صفات و آداب انسانیت اصولاً داشتن چنین برادری از عطا یای بزرگ، گرانمایه ایزدی است و هر که را برادر نیست میتوان گفت از يك عنایت بی‌مثل و نظیر خداوند محروم و بی نصیب میباشد، از رنج‌دوری شکوه نوشته‌اید . حق دارید اثرات دردناک مهجوری مرا هم سخت متأثر و غمناک ساخته است آن دوستی و الفتی که در میان ما حکم فرماست البته در این هجران چنین بی‌تابی و دلتنگی را پیش می‌آورد و واقعاً پس از انس و محبت‌دوری و مفارقت عذابی الیم است با این حال جای خوشوقتی است مدت مسافرت من کوتاه است و امید آن میرود که پس از چند ماه دیگر بدیدار شما و همگی اقوام خویش موفقیت حاصل نمایم اکنون درود و ادرات غایبانه مرا بعموم خویشان و بستگان بویژه بحضور پدر بزرگوار و مادر مهربان بعرض برسانید و از این دو قطعه عکس که بدستور شما برداشته و ارسال داشته‌ام یکی را ب مادر عزیزم تقدیم دارید پیوسته پیشرفت روز افزون شما را خواهانم و در این باب مژده‌های خوش و خبرهای دلگشی را انتظار میکشم .

منصور

خواهر بزرگتر بگو چقدر

خواهر مهربانم - مدتی دراز است که چهره دلجوی ترا ندیده‌ام و از دوریت سخت دلتشک و غمگینم اما نمیدانم تو هیچ از من یاد نمی‌کنی یا گردش باغها و تفریحات دیگر را چنان مشغول داشته که بکلی فراموشم کرده و هرگز روی دل بسوی من نمینمائی

بسیار شائق و مایلم که منمهم اکنون پیش تو باشم و همراه تو بسیاحت مناظر طبیعی بپردازم و این روزهای طولانی تابستان را از گرمای اصفهان بیاسائیم این شهر که در بهار بلطافت هوا و طراوت و صفا مشهور است، در اینروزها دارای حرارتی طاقت فرسا است، آب زاینده رود اندک اندک از مقدار خود کاسته و در مسیر خود زمینهای خشکی بجای نهاده است شبها هم هوای این شهر را لطافتی نیست و مخصوصاً چند روزی است که از هیچ سو نسیمی نمی‌وزد و صفائی نمی‌بخشد. پس شما که در ییلاق بسر می‌برید آب گوارا و نسیم دلکش و هوای فرح بخش آنرا قدردانید و حق آسایش و نشاط خاطر را یاد رسانید اما عزیزم پس از تفریح و گردش ساعتی هم بفرما گرفتن درس خود بپرداز و بویژه در آموزش حسن خط و انشاء کوشش بسیار نما تا از این دوهنر زیبا و پسندیده بهره مند شوی بوسیله تو به مادر نازنین و عمه مهربان خود هم سلام و مراتب اشتیاق و ارادت خود را تقدیم می‌دارم و وصول نامه تو و مژده شادی و بهبودی ایشان را منتظرم

نادره

خواهر کوچکتر بزرگتر = پاسخ همین نامه

خواهر دلتوازم - چه وقت خوش و ساعات دلکش داشتم عصر دیروز وقتی که پس از مدت‌ها انتظار نامه شمع انکیز آن خواهر عزیز را از نامه رسان دریافت نمودم اگر چه جمله های : بوئیدم و بوسیدم و بردیدم نهادم ، از بس تکرار شده معنی حقیقت خود را از دست داده اند ولی یقین

دارم که هر گاه اینها را برای خواهر خود بنویسم باور خواهید فرمود و مانند دیگران این کلمات نغز را از تعارفات و گفته های بی مغز نخواهید پنداشت همانطور که نوشته اید مناظر ییلاق بسیار دلربا و آب و هوای فرح افزاست اما از آنجائیکه هیچ شهدی بی شرک و هیچ شادی و مسرتی بی شائبه کدورت نیست نمیتوان گفت این زندگی ساده ییلاق هم با وجود مفارقت آن مهربان بها گوارا و دلنشین باشد بی خواهر دلجویم باغ و کوهسار را چه صفائی است و دشت و صحرا را چه تماشائی اما آنچه در باب گرمای اصفهان نوشته اید میرساند که سخن سرایان مادر و صف و ستایش هوای اصفهان راه اغراق رفته و بمبالغه پرداخته اند ولی در عوض بناهای تاریخی این شهر بزرگ را جمال و جلالتی شایسته تحسین است چنانکه کاخ چهل ستون ایجاد عبرت میکند و مسجد شاه مدتها افکار هر عامی و عارف را بخود مشغول میدارد، خیابان چهار باغ اصفهان را چشم و چراغ است و پل خواجه و سی سه پل زیمت زاینده رود .

این بناهای باشکوه قطعاً خاطرات را جلب کرده و مکرر بسیاحت آن رفته اید. از این پس، در چنین گردشها مرا که شوق بینهایت بدیدن یادگارهای نفیس و با عظمت ملی دارم یاد کنید مادر پر مهر و عمه وفادارم از روی آن یکانه خواهرم بسیار دلتنگ شده اند نامه را زودتر بفرستید و دلتنگی ایشانرا تخفیف دهید

ناهید

فرزند مادر

مادر از جان گرامی ترم فدایت شوم

شاید از اینک دیر بعرض این عریضه پرداخته و در انجام واجب ترین تکلیف خود چنانکه باید، نکوشیده ام از من شکوه و شکایتی داشته باشید ولی هر گاه بشدت گرفتار بیهام آگاه شوید در این مورد قصورم را بزرگ نخواهید شمرد دو هفته بود که همه روزه مشغول امتحان بودم و راستی ساعتی آسایش نداشتم فکر و وقتم همگی بفرافرفتن دروس متوجه بود و غیر از آن خیالها برای هیچ کار مجال پیدانمی کرد اکنون که امتحانات خود را با موفقیت کامل

با انجام رسانیده از نتیجه آنها خوشنود و خرسند میباشم با خاطری شادبادای
شریفترین وظیفه خود یعنی عریضه بحضور آن پرورنده جسم و جانم میپردازم
و از این تأخیر چند روزه پوزش خواسته و امید عقودارم تصور نفرمائید که
هیچگاه آنهمه مهرو محبت مادر خود را فراموش کنم و خاطراتی که از
توجهات و زحمات آن وجود نازنین دارم از یاد بیرم این نکته را بخوبی
فهمیده‌ام که عمر و حیات من مرهون مرحمت ها و محبت های بی ریب و ریای
پدر و مادر است و از دو وجود عزیز گران بها تری در عالم نتوان یافت امید
است سایه این دو سرمایه افتخار بر سر من پایدار بماند :

نصیر

مادر بیسر - پامخ نامه پیش

فرزند عزیز وفادارم چند ساعت پیش نامه شما را دریافت
داشته و بدقت مطالعه کردم، سراسر از مهر و عاطفه شما حکایت میکرد و اگر
بگویم بوی وفای آن پسر محبوب مرا میداد کاملاً درست و بجا گفته‌ام عزیزم
نوشته‌اید که شاید از شما شکایتی داشته باشم چطور ممکن است با آن همه
خوبی و وظیفه شناسی که شما دارید جای شکوه ای برای من باقی بماند علاوه
بر رضایت کامل از رفتار پیوسته تشکر نیز دارم و دقت شمارا چه در تحصیل
دانش و فضیلت و چه در ابراز حق شناسی و وفاداری تقدیر مینمایم پدر شما
هم مانند من همیشه در برابر احساسات پاک و رفتار پسندیده فرزند ارجمندش
ممنون و قدر دادن است و بخوبی درك میکند که چگونه در مراتب انسانیت
پیش میروید . یقین دارم امتحانان شما هم با موفقیت کامل گذشته و در درس
خود نمره های عالی دریافت داشته‌اید . البته پس از پایان تحصیلات بزودی
بسوی وطن حرکت خواهید کرد و همگی افراد خانواده از دیدارتان بهره مند
شده دلتنگی های گذشته را جبران خواهید نمود امیدوارم همیشه با همین صفات
برجسته بسوی هدف های عالی خویش پیش بروید و از هر جهت موفقیت داشته باشید

مادرت شوکت

نامه دختر به مادر

مادر عزیز مهربانم ، قربانت گزدم .

اگر ز گوی تو بوئی بمن رساند باد

بمژده جان گران بیاد خواهم داد

راستی خیلی دلم برای شما تنگ شده . من که یکروز از آن مادر محبوبم
برکنار نبودم و طاقت جدائی یکروز را نداشتم اکنون نزدیک ششماه است
از حضورتان دورم . دیگر خودتان ملاحظه فرمائید که چقدر بمن سخت
میگذرد حالا بامید اینکه این روزهای هجران نزدیک پایان است بدوری
میسازم و صبر میکنم اما بهر حال دوری پس از انس و دلداد گسی خیلی
ناگوار و تلخ میباشد .

همانطور که علاقه و انس بسیار شیرین و دلپذیر است هر وقت دستخط
نازنین شما را میخوانم شوق و نشاط مخصوصی سراپایم را فرا میگیرد !
روحیه دیگری پیدا میکنم مثل اینست که پیش من آمده اید ، با من صحبت
میکنید . نوازشم می نمائید ، ملاطفتم میفرمائید و از این جهت است که تا
حال خط ظریف زیبای شما را چندین بار برابر چشم آورده ، مطالب آنرا از
پیش دل گذرانیده ام راستی کفشهایی که برای من فرستاده اید مختصرای تنگ
است پایم را میفشارد اما چه باید کرد چون اینجا کفش خوب پیدا نمیشود
باید از همین کفشهای تنگ استفاده کنم بهر حال از این التفات مادر جانم بسیار
متشکرم بپدر مهربان و محترم سلام میفرستم ، سلامی که بایکدنیا تشکرو
سپاس محبت و اشتیاق آمیخته است ، نامه پیوست این عریضه را بخوان عزیزم
پروانه بسپارید قربان شما

شعلا

جواب نامه مادر به دختر

شعلا با وفا دخترک عزیزم کاغذت رسید و آنچه نوشته
بودی شادی بسیار بقلب و جانم بخشید . راستی تو چقدر مهربانی ؟ چقدر حساس
و چقدر حق شناسی ، از تلخی دوری و سختی جدائی نوشته ای حق داری
مخصوصاً دوری مادر و دختر آن هم دختری مانند تو بسیار جانکداز است ولی

عزیزم در عوض روز دیدار لذتی بی نظیر میبخشد و لحظاتی جانبخش پیش میآورد. اما نامه شما بسیار مختصر بود شرح حال خود را هیچ ننوشته‌اید از وضع درس و تفریح دوستان خود هیچ اطلاعی بمن نداده‌اند از ترتیب غذا و برنامه کارهای خود ذکر ننموده‌اید. من مایلم از جزئیات زندگی شما با خبر باشم بدانم با چه اشخاص معاشرت میکنید و بچه محللهائی برای گردش و تفریح میروید و بچه چیزها احتیاج دارید. نامه‌های شما شایسته است که مفصل و دارای همگی این مطالب باشد. در وقت نامه‌نگاری باید خیال کنید پهلوی من نشسته‌اید و همه چیز برای من تعریف میکنید و درد دل مینمائید شهلای عزیزم مقداری شیرینی و آجیل برای شما فرستادم که با دوستان صرف نمائی و از مادرت بپشترياد کنی، مراسله پروانه و پدر جانت هم درهمین پاکت میگذارم و امیدوارم سالم، شادمان و موفق باشی،

مادرت مهری

دوست بدوست - نامه مشکوه آمیز

دوست عزیزم .

تا کنون چند عریضه بحضور محترم معروض داشته با نهایت بی صبری منتظر جواب بوده‌ام، متأسفانه زمانی دراز در رنج انتظار باقی مانده سرانجام با یأس و ناامیدی دمساز گشته‌ام آخر این بی‌مهری و عدم لطف با آن دلجوئی و نوازشها که پیوسته از آن دلنواز مشاهده کرده‌ام چه مناسبت دارد بی‌نهایت متعجب و متحیرم و هر چه فکر میکنم علت این محرومی را درک نمینمایم / نمیدانم بچه سبب فراموشم نموده و ترك لطف و محبت فرموده‌اید عرض ارادت میکنم توجیهی نمینمائید. اظهار خلوص و صدق و مودت می‌نمایم عنایتی نمیفرمائید عریضه میدهم پاسخی نمی‌نکارید مگر چه خطا و تقصیر کرده‌ام و چه جرم گناه مرتکب شده‌ام که با اینهمه بی‌مهری سزاوار میدانید اگر راستی گناهکارم، امید گذشت و بخشش دازم و اگر مرا گناهی نیست پس سبب اینهمه بی‌التفاتى چیست. این ترك مهر و ملاطفت از آن بیمناکم میکند که مبادا قلب آن وجودنازنین بسبب جسارتی از من غمگین باشد اگر چنین است وای بر من. خطائی مرتکب گشته‌ام که انتظار چشم پوشی و عفو نتوان داشت

مهرباناً اگر دامن من از آلائش این گناه پاک است خواهشمندم بیش از این در تأسف و تأثرم مگذارید و از عذاب یأس و نومیدی نجاتم بخشید اگرچه بهر نوع معامله فرمائید از ارادت من اندکی نخواهد کاست و از خلوص و محبتم ذره‌ای کم نخواهد گشت ولی خواهش آنرا دارم که شیوه تازه خود را وداع کنید و زیاده بر این در محنت و بلای انتظارم مگذارید .

هوشمند

پایان این نامه

دوست وقا دارم مرقومه شکوه آمیز سرکار که راستی درس تنبه و بیداری بود بسیار خجل و شرمسارم نمود . اقرار میکنم که در عرض عریضه قصور و احمال را بحد کمال رسانیده‌ام ولی چکنم گاهی انسان در زندگی دچار غفلت و قصور میشود و چون بهوش می‌آید افسوس می‌خورد و ندامت میبرد و شرمنده میشود و بخود ملامت میکند اینها دیگر اثر و ثمری نخواهد داشت اقرار میکنم که در این مقام گناه و تقصیرم بحدی عظیم است که از خواهش عفو و بخشش شرم دارم اما بخود تصلی میدهم که باصفت اغماض و عادت خطا پوشی از خصایص بزرگ آن وجود عزیزاست و با این اخلاق البته جرم و تقصیر مرا ندیده خواهید گرفت و مورد عفو قرارم خواهید داد .

پس از اطمینان با قلبی سرشار ارادت و مهر ، تشکر و سپاس خود را از وفا و محبت از لطف و صمیمیت آن یار دیرین تقدیم میدارم و عهد میکنم که از این پس پیاپی بعرض عریضه پرداخته تقصیرات گذشته را هم جبران نمایم آن وجود با وفا نیز غفلت پیشین مرا مورد بخشش و فراموشی قرار دهند و همان ارادت کیش سابقم بشناسند

ناصر

یکی از ربای آموزشگاه

دوست گرامی چنانکه خاطر عالی مسبوق است امسال بعلمت برخی پیش آمده از شرکت در امتحان معذور بودم و با موافقت اولیای محترم آموزشگاه

قرار شد دوس خود را در پایان تابستان امتحان دهم اکنون که بمطالعه همین درسها مشغولم ، بفرما گرفتن قواعد وحل مسائل ریاضی که جنابعالی دفتر مفصلی از آن دارید نیازمند میباشم ، بدیهی است اگر این دفتر خود را چند روزی بمن مرحمت فرمائید بر تشکرات صمیمانه ام خواهد افزود .
ویدا

دوستانه تبریک عید

دوست گرامی
مقدم عید باستان نوروز جشن فرخنده
فروردین را بدوست شفیق تبریک میگویم و امیدوارم این سال خجسته را با نهایت شادی
مسرت قرین و موفقیت سیر آرید .
خسرو

دوستانه تبریک نوروز

دوست محترم
جشن خجسته فروردین را که حجاب از جمال شاهد بهار
برافکنده و رخسار مادر مهین را خنده نشاط بخشیده است تهنیت عرض میکنم
و کامرانی آن وجود عزیز و اعضاء خانواده محترم راه در سال جدید از صمیم قلب
خواستارم .
فرهاد

پاسخ تبریک

دوست عزیزم
از بیان تبریک و ابراز مهر و ملاطفت جنابعالی متشکر
ارادتمند دیرین نیز جشن فرخنده باستانی را با آن وجود محبوب و خانواده
محترم تهنیت میگویم و مزید اقبال و سعادت آن خاندان بزرگ را مسئلت مینماید
کامران

دوستانه نصیحت و اظهار همدردی

دوست داغ دیده ام از اینکه پدر بزرگوارت دنیای پر آشوب و محنت

را بدرد گفته اند بسیار متأثر و محزون نمیدانم که این واقعه ناگوار و این حادثه اسفناک برای آن دوست حساس بی اندازه مؤثر و جانسوز و مایه آه و افسوس است، نه صبر و طاقت گذاشته نقرار و راحت بجانها داده است آری در این درد و غم بشما حق میدهم بلکه خود نیز همداستانم. ولی در این وقت ما باید صبر و بردباری را بهترین داروی جراحات دل دردمند بدانیم و در نظر آریم که این جهان بیوفامنزل جاودانی ما نیست همه ما باید وداع نموده بجهان دیگر رهسپار گردیم چنانکه گفته اند همه مسافر و این بس عجب که قافله ای بآنکه زود بمنزل رسیده میگیرند هیچ پسری نیست که بی پدر نشود و هیچ دلی نیست که داغدار نگردد در روزگار هر پسری بی پدر شود تنها نویستی که کشدی بی پدر همی بر هر که بنگری بهمین دردمتلاست بی داغ نیست لاله باغ بشر همی بعلاهی ما نباید از توجه بخداوند حکیم غفلت کنیم که آنچه کند عین حکمت و مصلحت است او خواسته است که یک پرنده زندانی را از قفس تن رهایی دهد و در آشیان جاودانی مسکن بخشد باید برضای او خرسند باشیم و تا این حد اضطراب و بیقرار و حسرت و افسوس را ساز و آواز ندانیم از خداوند میخواهم که بر طول عمر دوست عزیز من و همگی اعضاء آن خاندان بیافزاید و در این مصیبت دردناک ایشان را صبری جمیل و استقامتی بسزا عطا فرماید،

کامران

اداری • بر قبضه اداره

ریاست محترم اداره آموزش ابتدائی :

این جانب سعید پروانه نوآموز کلاس چهارم تا کنون در دبستان نوبنیاد نظامی مشغول تحصیل بودم ولی بسبب تغییر منزل و دوری را هم به دبستان نامبرده ناکزیرم هر چه زودتر بدبستان دیگری بروم چون نزدیکترین آموزشگاه بمنزل تازه ام دبستان ترقی واقع در خبابان ادیب الملك میباشد خواهشمند است دستور فرمایند که این جانب را در همین دبستان بکلاس مربوط بپذیرند

نامه دومینا به

آقای فرهنگ شیوا ، دوست باوفایم - از صمیم قلب آرزوی آن دارم که پیوسته شاد و برکنار از هر رنج و ملال باشید . گمان نمیکنم . باین زودی مرا فراموش کرده باشید زیرا که محبت آن عزیز را نسبت بخود بارها آزموده و بمراتب مهر و مودت شما اطمینان یافته‌ام . هیچ باور نمی‌کردم بسرعت صدها فرسنگ از شما دور شوم اما حال می‌بینم که این امر بجهت سادگی و سهولتی انجام گرفت - دوست میدارم که از گردش سفر خود شرح مفصلی برای شما بنویسم اما وقت تنگ است و فرصت کوتاه باید خود را برای رفتن آماده نمایم یکساعت دیگر از بلژیک باقطار ترن بسوی فرانسه حرکت خواهد کرد .

می‌گویند اوضاع بلژیک از حیث آبادی و خواربار از فرانسه بهتر است در صورتیکه مردم این کشور نیز روزهای تیره و سختی را طی میکنند الا در بروکسل در یک اطاق مهمانخانه نشسته و واجب دانستم از این چند لحظه فرصتی که دارم برای نوشتن چند سطر نامه و فرستادن بسوی شما استفاده کنم بهمین دلیل از اینکه مفصل ننویسم معذرت می‌خواهم

هوشنگ

نامه بدوست خود

وقادارم

راستی که هیچ تصور نمی‌کردم مفارقت آن دوست دلجویم تا این اندازه مؤثر و جانسوز باشد . بهر طرف مینگریم از تو اثری است بهر سو می‌گذرم از تو خاطره‌ای ایجاد میکند بهر جا که تو بودی میروم و بهر مکان که تو توجه داشتی می‌گذرم شاید تو را بجویم اما جای خالی است رفته‌ای و ما را تنها شکنج فراق خود گذاشته‌ای امید است که عمر این سفر بسیار کوتاه باشد بزودی باز گردیده و نشاط مرا تجدید نمائید . تنهام نیست کم باین حد متأثرم همه دلتنگ و پریشانند تنها من نیستم که بآن دوست سلام خالصانه می‌فرستم همه از صمیم قلب درود می‌فرستند . سلامهای صمیمانه‌ها را بپذیر و بدو پیام محبت ما را از عمق قلب بشنوید و هر چه زودتر مژده سلامت و موفقیت خود را بنویسید

مجید

پایان

چاپخانه آفتاب تهران ناصر خسرو